

مثل دریا زلال بود

ناصر عرفانیان مشیری نژاد

اولین باری که در سال ۱۳۴۹ با یکی از دوستان به انجمن ادبی (آریا مهر) واقع در دکتر بهشتی فعلی رفتم، تعداد زیادی از شعرای مشهد را که برای مراسمی آنجا بودند دیدم از جمله آقای شکوهی را. پس از شعرخوانی چند شاعر مجری، مرا برای شعر خوانی دعوت کرد که یک چارپاره قرائت کردم. وقتی به جای خودم برگشتم کنار صندلی‌ام جوان بسیار خوش چهره خوش پوش نشسته بود. رو کرده من گفت یکی ودوجا شعرت ایراد دارد و به آنها اشاره کرد. این جوان زیبا رو همین آقای شکوهی بود. از آن شب دوستی ما شروع و ادامه یافت. من حدود ۱۹ یا ۲۰ سال داشتم این جوان یعنی آقای شکوهی هم درست هم سن من بود. هردو متولد سال ۱۳۲۸ بودیم. از آن شب دیدار و دوستی ما برقرار شد و ادامه پیدا کرد. در بیشتر محافل و انجمن‌ها با هم قرار دیدار می‌گذشتیم. من از ایشان خیلی چیزها در شعر یاد گرفته‌ام شکوهی در دوستی بسیار ثابت قدم بود دوستی ما خیلی ساده و صمیمی شروع شد خیلی از کنگره‌های شعری باهم بودیم. استاد شکوهی بسیار خوش قلب خوش رو بود آنچه را یادداشت صمیمانه به دیگران منتقل و یاد می‌داد

خیلی بامحبت بود. خوش رو و خوش قلب سینه اش صاف و زلال واز هیچ کسی بغض وکینه‌ای نداشت بیشتر به شعر توجه داشت. حافظه خوبی هم داشت دوستی بسیار بزرگوار و دلسوز بود در مقدمه‌ای که برای دومین مجموعه شعر من (طعم خوش بوسه‌های باران) نوشته است کاملاً به این دوستی صمیمانه اشاره می‌کند.

استاد شکوهی باطراوت مثل باران بهاری، صاف مثل آئینه و مثل دریا زلال و آرام و مثل نسیم بهاری دلنواز بود.

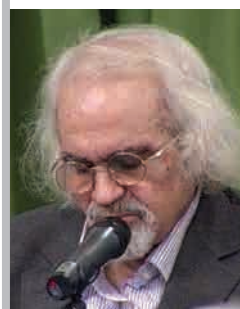
فقدان این دوست بسیار عزیز برای من سخت و برای جامعه ادبی کشور یک ضایعه است به خصوص برای شعر آیینی و مذهبی من ضمن تسلیت به خانواده محترم ایشان و جامعه‌ی ادبی کشور از خداوند متعال رحمت و مغفرتش را خواهانم



فاجعه در گذشت شکوهی به این زودی‌ها جبران‌پذیر نیست

محمدعلی مجاهدی

شاید جای غلامرضا شکوهی خالی بماند. به نظم این فاجعه به این زودی‌ها جبران‌پذیر نیست. شکوهی از چهره‌های مطرح و شاخص شعر آیینی در زمان معاصر بود. آثار او به خاطر نگاه لایه‌شکافی که داشت، غالباً آثار برگزیده و دارای ارزش هنری و ادبی بود. شکوهی این توفیق را پیدا کرد تا آثاری بیافریند و برخی از ناگفته‌ها و ناشنفته‌ها را هنرمندانه به تصویر بکشد، خصوصاً درباره صدیقه طاهره به آفرینش آثاری توفیق پیدا کرد که جزو بهترین آثار فاطمی در زمانه ماست. اشعار شکوهی به لحاظ محتوایی، به خاطر مطالعاتی که در متون ادبی و دینی داشت و همچنین به خاطر اطلاعات لازمی که درباره زندگی اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در اختیار داشت، غنی بود و حس و حال و عشق و عاطفه در بستر شعر او جاری و روان بود. و بسیار دوست‌داشتنی، کم‌حرف، مودب و فروتن بود. هرکسی از صحبت با او احساس لذت می‌کرد. اگر سوالی از او نمی‌شد ابتدا به ساکن صحبت نمی‌کرد. در یک کلام حیف شد که دیگر نیست. شاید جای شکوهی خالی بماند تا یکی از شاعران متعهد معاصر بتواند جای خالی او را پر کند. امیدوارم خداوند روح او را با اهل بیت (ع) محشور کند و او را مورد عنایت خاصه خود قرار دهد.

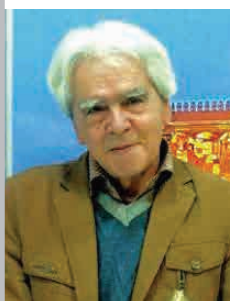


دغدغه‌های بی‌تابی انسان، در پرتو شعور نبوت*

سرودن شعر موضوعی خاصه برای اهل بیت، غالباً از چه ماهیتی پیروی می‌کند؟
جوشش است یا کوشش؟

اگر به تعریف معقول شعر که تقریباً مقبول همگان است دقت کنیم می‌گویید: شعر محصول دغدغه‌های بی‌تابی انسان در پرتو شعور نبوت است. دغدغه‌های بی‌تابی یعنی انسان درباره هر چیزی می‌تواند نظمی بسراید پس سخن باید منظوم و مقفی باشد حال اگر به این پدیده در پرتو شعور نبوت را بیافزاییم یعنی همان حالی که از فراست و بالا سو و عالم پیمبرانه و نزول آن دقت کنیم محصول ما شعر واقعی است. پس شعر درباره اهل بیت علیهم السلام جوششی است که بدون کوشش شاعر یعنی اجتماع حواس و تفکر و علم و اندیشه و تخیل و تنهایی و... دست نمی‌دهد. گر دایره کوزه ز گوهر گیرند از کوزه همان برون تراو که در اوست

فضای شعر ولایی را در سالهای اخیر چگونه ارزیابی می‌کنید؟
خوشبختانه با دخالت نهادهای گوناگون و فراوان چه سازمان تبلیغات اسلامی و موسسه آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی و چه شهرداری و استانداری و نهاد مساجد و ...



* آخرین مصاحبه اختصاصی استاد شکوهی با فصلنامه آستان هنر (شهریور ۹۳)

گرایش شده است و این تغیر مثبت است زیرا قالب غزل قالبی هنری و شیرین و دل چسب است پر خواننده و شنونده. اولین باری را که برای حضرت رضا (ع) شعری سرودید، به یاد دارید؟ اولین شعر ولایی من در مورد حضرت رضا (ع) شاید شعری بود که یکی از مداحان اهل بیت (ع) برای اجرا فوراً و تازه می‌خواست و من همان جا در عرض ساعتی برایش سرودم با مطلع:

در گوشه ای ز صحت تو قلبم نشسته است دل طوق الفتی به ضریح تو بسته است

اگر همچون دعبل بخواهید به محضر یکی از اهل بیت شعری را تقدیم کنید، کدام یک از اشعارتان را انتخاب می‌کنید؟ دلیل این انتخاب چیست؟

هیچ پدر و مادری نمی‌تواند یکی از فرزندان را انتخاب کند و این انتخاب برایش غیر ممکن است. همه کارهای من دعبل وار در پای حضرتش نثار شده‌اند و دلیل آن دستگیری در یوم الحساب است!

جایگاه انجمن ادبی رضوی در وضعیت کنونی ادبیات ولایی کشور چگونه است؟ برای بهبود این جایگاه چه پیشنهادی دارید؟

شاید و حتماً یکی از بهترین انجمن‌های ادبی آئینی همین انجمن ادبی رضوی است که در جوار حضرتش برگزار می‌شود که خلوص و یکرنگی و سادگی و یکدستی آن مزایایی است که بر اهمیت آن افزوده است شاید کم بود وقت یکی از کسری‌های این انجمن باشد و دیگر این که اجرای مجری متغیر باشد نه اینکه همیشه یک مجری گردانده آن باشد.

برای ایجاد ارتباط مؤثر بین انجمن ادبی رضوی و شعرای ولایی کشور چه پیشنهادی دارید؟

تقاضا و درخواست برای ارسال و فرستادن شعر جهت چاپ در مجموعه‌های گوناگون منتشره که می‌تواند آوازه انجمن را فرا گیرتر و کوشش و جوشش شعرای آئینی را بیش از پیش مؤثر تر نماید یا به روایتی بحث و نظر بینی و نظر سنجی نشریه ای به غنای انجمن و خروجی‌های آن علاوه می‌کند.

و برگزاری شب شعرها و همایش‌ها و مسابقات و ... رویکرد جوانه‌ها به شعر و شرکت در کنگره‌ها بیش از پیش فعال شده است و همین باعث ارتقاء کمی و کیفی سطح شعر شده است. به این شرط که دقت در چاپ و نشر شعر همچنان صورت بگیرد که هر شعر نازل و توهین آمیز و غیر راهی بازار افکار عمومی نگردد.

جایگاه حضرت رضا (ع) و زیارت ایشان در میان شعر و ادبیات ولایی کجاست؟

با احترام به تمام ائمه اطهار (علیهم السلام) باید گفت که بعضی از ائمه پر از موضوع و جریان‌های بازآفرینی در شعر هستند مثل حضرت علی (ع)، امام حسین (ع)، امام صادق (ع)، امام رضا (ع)، حضرت مهدی (عج)، اما در میان چهارده معصوم آنچه بیش از همه شعر موضوعی آئینی را به خود اختصاص داده‌اند حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (س)، امام حسین (ع)، امام رضا (ع) و حضرت مهدی (عج)، در این میان چون حضرت رضا (ع) در ایران و مشهد مقدس حضور دارند و مشهد را پایتخت معنوی ایران نام نهاده‌اند قسمت اعظم شعر آئینی و ولایی را به خود تخصیص داده‌اند چون علاوه بر حضرتش مضامین جانبی مثل زائر، آهو، کبوتر، کفشداری، آئینه کاری، خدام و... به گونه فراوان در این باب در دسترس شاعران وجود دارد.

به نظر شما سرودن شعر برای اهل بیت خاصه حضرت رضا (ع) در چه قالب‌های شعری مطلوب تر است؟

در میان قالب‌های شعر فارسی آنچه امروزه بیش از همه کاربرد دارد غزل است زیرا غزل از نظر موضوع و مضمون در حد حوصله صاحبان سلیقه است و آنچه بیش از همه کاربرد دارد و مطلوب هم هست غزل و بعد رباعی است و پس از این در قالب قصیده و...

گذر زمان چه تاثیری بر تغییر قالب اشعار ولایی داشته است؟ آیا این تغییرات را مثبت ارزیابی می‌کنید؟

در گذشته قالب زورآزمایی شعری معمولاً قصیده بود که امروزه به خاطر ماشین‌نویس و وقت حوصله‌های ذوقی به سمت و سوی غزل

ذوق و سواد توامان

محمد جواد غفورزاده شفق

با زنده‌یاد شکوهی از سال‌های خیلی قبل آشنا بودم. یادم می‌آید در اوایلی که جلسات انجمن ادبی رضوی در گنجینه قرآن برگزار می‌شد، ایشان به آن انجمن می‌آمدند. بعد ها که انجمن اداره ارشاد شکل گرفت، که من مدیریت می‌کردم، باز هم ایشان از شرکت‌کنندگان آن جلسه بود. البته در آن زمان مرحوم شکوهی در وادی غزل‌های خاص خودش بود.

شاید خیلی‌ها می‌دانند که تغییر مسیر ایشان از آن حال و هوای غزل‌های خاص خودشان به غزل آیینی هم دلیل خاصی دارد و آن رفاقتی بود که با جناب صفری داشت. تا جایی که من خبر دارم هفته‌ای یک‌بار ایشان پیش آقای صفری می‌رفت و شعر می‌خواند. آقای صفری از همان اول می‌گفت، شکوهی استعداد عجیبی در سرایش شعر دارد و طبعش خیلی روان است و زود به شعر جاری می‌شود. دلیل گرایش‌اش به شعر آیینی هم به توصیه آقای صفری برمی‌گردد. در مصاحبه‌ای که زنده‌یاد شکوهی با یکی از روزنامه‌ها داشت به همین نکته اشاره کرده است.

بنده هم که به ذوق و سواد ایشان واقف شده بودم، مدام در شعرهایم به‌خصوص برای چاپ آثارم با او مشورت می‌کردم و از نکاتی که می‌گفت بهره می‌بردم. حتی در مقدمه «شکوفه‌های وصل» خودم به‌صراحت نوشته‌ام که از یادداشت‌های دوست ارجمندم غلامرضا شکوهی فیض برده‌ام.





نکته دیگری هم اضافه کنم و آن اینکه آقای شکوهی پشت سر هیچ کس حرف نمی‌زد و اگر به کسی حرفی داشت رودرو می‌گفت. و از خط خوش ایشان هم باید یاد کنم که یکی دو رباعی بنده را با خطی خوش نوشته است و به یادگار خواهم داشت.

گفتند عازم سفری، ای شکوه شعر!
از تو چرا نشد خبری، ای شکوه شعر!
پلکی زدی و روی نهان کرده ای مگر
رنگ ستاره سحری، ای شکوه شعر
ای شاهباز اوج غزل‌های هفت رنگ
واکن دوباره بال و پری، ای شکوه شعر
نقاش خاطرات شگفت آور خیال
تو شاعر نگارگری، ای شکوه شعر
رنگین کمان طبع تو از بس که دیدنی است
از هر کرانه جلوه گری، ای شکوه شعر
هرکس که دید خط تو بی اختیار گفت:
آراسته به صد هنری، ای شکوه شعر
سحر حلال خامه تو حیرت آور است

می‌خوانم از تو هر اثری، ای شکوه شعر
در عرصه طراوت ذوق و نوآوری
از باغ گل شکفته تری، ای شکوه شعر
هر بیت استوار تو برهان قاطع است
از بس که صاحب نظری، ای شکوه شعر
«یک ساغر از نگاه» تو در ذهن ما نشاند
تصویر مستی دگری، ای شکوه شعر
تاثیر آه توست که بر «باغ آینه»
بخشید روح تازه تری، ای شکوه شعر
با ذوق خود «به چشم غزل سرمه» می‌کشی
آیینه دار در دری، ای شکوه شعر
وقتی «قلم قناری» گنگ تو می‌شود
در شعر از آفتاب سری، ای شکوه شعر
یادش به خیر «عصر دوشنبه» که باز بود
بر رویت از بهشت دری، ای شکوه شعر
پرواز آخرت، سفر آخر تو بود
آن هم چه آخرین سفری، ای شکوه شعر
با خود گل وجود تورا گر چه موج برد
سعی تو اعتبار غزل را به اوج برد

شکوهی نوآور بود، نه نوگرا

گفت‌وگو با امیر بزرگر خراسانی، شاعر

دهه ۴۰ کافه‌ای در خیابان ارگ مشهد، انتهای خیابان سینما ایران به نام کافه «داش‌آقا» وجود داشت که این کافه پاتوق شعرا و روشنفکران زیادی بود. ما جمعی بودیم که عصرها به این کافه می‌رفتیم و چای می‌خوردیم و گپ و گفتی داشتیم و شعرهای تازه‌سروده‌مان را برای هم می‌خواندیم و نقد می‌کردیم و بعد از آن کافه به محافل ادبی می‌رفتیم. سال ۱۳۴۶ غلامرضا شکوهی که نوجوان آراسته و پیراسته‌ای بود به جمع ما اضافه شد و پیوند رفاقتی بین من و ایشان به وجود آمد. در هر مجلس و محفل و گردهمایی و کنگره‌ای ما با هم بودیم. دوست شاعر ارجمند، جناب امیری اسفندقه معتقدند شکوهی نوآور بود نه نوگرا که بنده با ایشان هم‌عقیده‌ام. غزل‌های شکوهی همیشه تازه و بدیع است و شکوهی هیچ‌گاه از قالب غزل به سمت قالب دیگر نرفت مگر در موارد معدودی.

صور خیال در شعر شکوهی رنگ و رویی دیگر دارد. شکوهی به‌اندازه بزرگی شعرش شناخته‌نشده است چون شهرت ستیز بود و همین موضوع باعث شد که شکوهی به‌اندازه‌ای که باید شناخته نشود.

شعر آیینی غلامرضا شکوهی در مقایسه با دیگر شاعران یک سر و گردن بلندتر است. اگرچه ممکن است از نظر سوز و گداز و مسائل مربوط به ملکوت شعر چند تن از شعرای آیینی ما جلوه و جلال بیشتری داشته باشد.





شاعرانگی شکوهی در شعر آزادش به همان اندازه است که در شعر آیینی و این یک امتیاز بزرگ در شعر او به شمار می‌آید. غلامرضا شکوهی شش سال از من کوچک‌تر بود و در طول ۵۰ سال رفاقت ما او همیشه احترام همین چند سال کوچک‌تری اش را نگه می‌داشت و در طول این سال‌ها حتی یک‌بار بین ما کدورتی پیش نیامد. این مهربانی و صبوری او بود که باعث به‌وجود نیامدن کدورت بین ما بود و دریغا که ناگهان سفر کرد. باید درود فرستاد به روان غلامرضا شکوهی و درگذشتگان ادیب و شاعر خراسان که بر بنده حق استادی دارند، بزرگانی مثل فرخ خراسانی، گلشن آزادی، کمال، قدسی، صاحبکار و بقا.

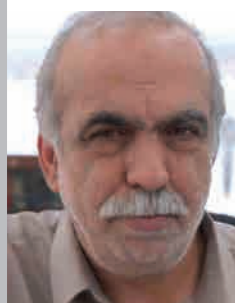
کشید پر به صد امید، جانب داور
شکوه شعر خراسان رضا شکوهی رفت
همان قناری گلزار آل پیغمبر (ص)
من و رضا همه عمر یار هم بودیم
رفیق و هم‌سخن و در کنار یکدیگر
چه ناگهان زغمش داغ‌دار گردیدیم؟
چگونه داغ‌ورا می‌توان کشید جگر؟
به غیر چند تن از صاحبان نام و نشان
بدیل او تو نبینی به خطه خاور
تنور سینه ز اندوه گرچه شعله‌ور است
نمی‌توان که درافتاد با قضا و قدر
نگشته دور فلک بر مراد هیچ کسی
نبوده هیچ کس ایمن در این جهان ز خطر
دریغ و درد از این گونه رفتن است «امیر»
وگر نه عاقبت ما همین بود آخر
امید آنکه خدا را به روز بازپسین
ز دست ساقی کوثر بگیرد او ساغر

ز بوستان ادب شد گلی دگر پرپر
ز دست رفت سراینده‌ای ادب‌پرور
نشسته‌ام به غم او به صد فسوس و دریغ
به غم نشسته‌ام، اما نمی‌کنم باور
رسید این خبر بد به من، ز جانب «نیک»
خبر فکند مرا چون سپند در آذر
غزل‌سرای سخن‌سنج خوش‌قریحه ما

نواوری، خصلت ذاتی شعر شکوهی

محمد نیک، شاعر

دوستی بنده و غلامرضا شکوهی به بیش از ۵۰ سال می‌رسد و بنده در زمرهٔ دوستان صمیمی ایشان بودم. یادم می‌آید قبل از انقلاب منزل پدری ایشان نزدیک مغازهٔ پدر بنده بود و به همین دلیل ما معمولاً هر چند روز یک‌بار با هم دیداری داشتیم. بعد از انقلاب نیز در منزل استاد فرخ در خدمت ایشان بودیم و این هم‌نشینی‌ها و دوستی‌ها تا قبل از درگذشت ایشان ادامه داشت. غلامرضا شکوهی شعر را در قالب غزل شروع کرد و در بین آثار شکوهی ما به‌ندرت با دیگر قالب‌های رایج شعری برخورد می‌کنیم. شکوهی همواره بر این قالب پایبند بود و این پایبندی را تا آخر عمر حفظ کرد. اگر بخواهیم از بین غزل‌سرایان معاصر در رابطه با سبک و سیاق شعری شکوهی شعری را نام ببریم، باید بگوییم که شعر ایشان بسیار نزدیک به سبک حسین منزوی و محمدعلی بهمنی است. غزل‌های ایشان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: غزل‌های عاشقانه، غزل‌های اجتماعی و انتقادی و غزل‌های آیینی. شکوهی چه در غزل‌های اجتماعی و عاشقانه و چه در غزل‌های آیینی، چهره‌ای شاخص





به لب ترانه چون گل شکفته داشت شکوهی
به دل همیشه غمی را نهفته داشت شکوهی
هزار سینه غزل داشت از برای سرودن
هزار غنچه گل نوشکفته داشت شکوهی
بیانش آینه و آب بود و آیه و آیین
زبان شاعری شسته رفته داشت شکوهی
سپیدموی غزل گوی سرخ روی ز سیلی
ز طبع خویش گهرها نسفته داشت شکوهی
سخن سرای دل آزرده دل شکسته و غمگین
نگفته داشت بسی ناشنفته داشت شکوهی
ز عشق گفت و سرود از دل و هنوز غزلها
نگفته داشت شکوهی نگفته داشت شکوهی

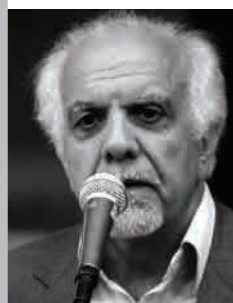
بود و نوآوری های این شاعر در غزل های آیینی زیانزد خاص و عام بود.
استاد شکوهی در بیان مفاهیم شعری بسیار نوآور بود و گاهی برخی از
شاعران به دلیل همین نوآوری به او انتقاد می کردند. اما او در راهی ای
که انتخاب کرده بود مثل کوهی استوار بود و با وجود تمامی انتقادات،
به راه خودش در این نوآوری ها ادامه داد و از جایی که به راهی
که انتخاب کرده بود ایمان داشت نه تنها لحظه ای از رفتن بازنیستاد
بلکه به اندازه سرسوزنی به راه خود شک نکرد. بنا به اعتراف بسیاری
از بزرگان شعر شکوهی طرفداران زیادی بین پیشکسوتان و جوانان
به صورت هم زمان داشت.
غلامرضا شکوهی فردی متین و بی حاشیه بود. ایشان بسیار به جوانان
بها می داد و به دیگر دوستان شاعر که مویی در ادبیات سفید کرده
بودند هم پیشنهاد می کرد به جوانان بها دهند.

افتخار غزل

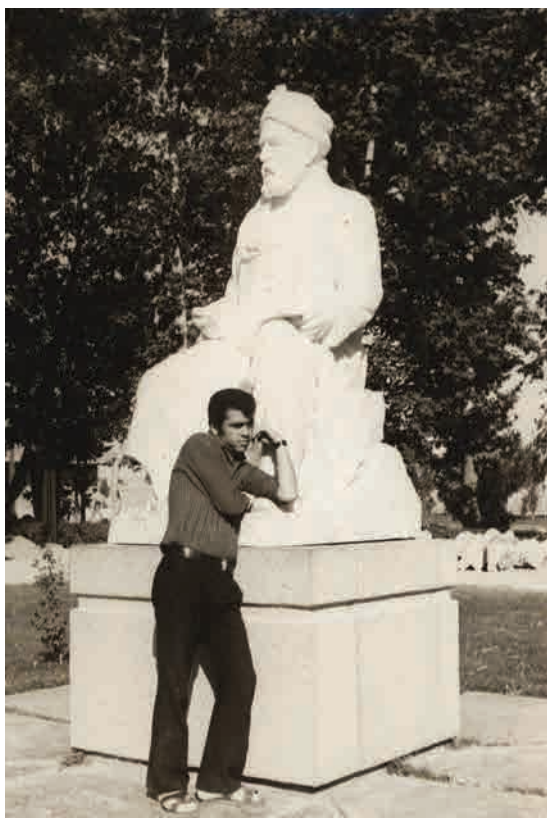
محمد علی سالاری

شکوه شعر خراسان لب از سخن بریست
چراغ محفل یاران شعر شد خاموش
غزل به گریه نشست و چکامه درهم ریخت
که می برند از این خانه خامه را بر دوش

باورم نیست که شکوهی از جمع یاران خود برای همیشه سفر کرد. اگر بخواهم درباره شخصیت استاد شکوهی حرفی زده باشم، گفتنی فراوان است و در این مقال نگنجد، اما آن چه به اختصار می توان گفت اینکه ایشان شخصیتی مهربان و شاعری توانا بود، من هرگاه سروده ای بر کاغذ نقش می زدم به ایشان زنگ می زدم و با لحنی صمیمی و ساده، می گفتم آقا رضا گوش کن این نوشته را، ایشان با سعه صدر و متانت فوق العاده مهربان گوش می کرد و می گفت زنده باد سالار! ایشان با همین متانت در انجمن ادبی رضوی به شعرهای همه به خصوص جوانان گوش می کرد و آنها را مورد تشویق قرار می داد و نظرش این بود آن که با جوانان باید رفتاری خوب و مهربان داشت تا آنها از شعر زده نشوند و اگر نکته ای قابل تغییر بود خیلی دوستانه پیشنهاد می کرد. در هیچ کجا از خواندن شعر امتناع نمی کرد. بدون تکلف و



شکوه شعر خراسان و اعتبار غزل
چه زود بار سفر بست از دیار غزل
به شوق وصل کدامین عروس بکر هنر
هوای رفتن از این خانه داشت یار غزل
شکست خامه و دیوان و دل به غم پیوست
نشست در غم و اندوه غمگسار غزل
چراغ لاله به تقدیر باد شد خاموش
کجاست سینه مجروح و داغدار غزل
دوشنبه آمد و صحن رضا، ولی افسوس
که نیست یار پرآوازه در کنار غزل
به وصف یار سفرکرده بس همین مصرع
زبان زد است شکوهی به افتخار غزل



تعارف به قراعت شعرش می‌پرداخت.
من با استاد شکوهی خیلی همسفر بودم اخلاق ایشان درخور تحسین
بود. ایشان در شعر به اشیا و کلمات جان می‌بخشید و تصویر در شعر
او به حد اعلا چشم‌نواز است. در سرودن ساختار خاص خود را داشت.
ایشان با پیوستن به جمع شعرای آیینی، شعر را متحول کرد. ترکیب‌ها
و واژگانی که به کار می‌برد مثال‌زدنی است به طوری که همگان را به
تحسین وا می‌داشت:
ذکر پابوس شما از لب باران می‌ریخت
ابر هم زیر قدم‌های شما جان می‌ریخت
واقعاً اگر درست دقت و توجه کنیم تا به حال این چنین کسی نسروده
است شعر مذهبی را. استاد شکوهی شعر آیینی را آبرو بخشید. من
معتقدم اگر تمام شعرهای استاد غلامرضا شکوهی را نادیده بگیریم
و فقط از یک غزل ایشان صحبت کنیم، بس است که او را محب
اهل‌البیت (ع) و شاعری فوق‌العاده بنامیم.
توان واژه کجا و مدیح گفتن او
قلم قناری گنگی است در سرودن او
چه دختری که پدر پشت بوسه‌ها می‌دید
کلید گلشن فردوس را به گردن او
آری همین یک غزل مدال افتخار اوست. امیدوارم دستگیر آخرتش باشد.
روحش شاد.

و اما
شکوه شعر خراسان و اعتبار غزل
چه زود بار سفر بست از دیار غزل
به شوق وصل کدامین عروس بکر هنر
هوای رفتن از این خانه داشت یار غزل
شکست خامه و دیوان و دل به غم پیوست
نشست در غم و اندوه غمگسار غزل
چراغ لاله به تقدیر باد شد خاموش
کجاست سینه مجروح و داغدار غزل
دوشنبه آمد و صحن رضا، ولی افسوس
که نیست یار پرآوازه در کنار غزل
به وصف یار سفرکرده بس همین مصرع
زبان زد است شکوهی به افتخار غزل

عرفان شکوهی

گریه‌هایم همیشه از اعماق
 خنده‌هایم ولی کمی زوری
 نوش جانم تمام این دنیا
 من خودم راضی‌ام به این دوری
 نوش جانم اگر که می‌خندی
 به درک سهم من از این شادی
 با تو حتی نمی‌شود ما بود
 من شدن را تو یاد من دادی
 پشت اندوه سرد یک لب‌خند
 هر چه بر ما رواست می‌گویی
 روز روشن شبیه شب تیره
 با دروغی که راست می‌گویی
 می‌گذاری تمام دستت را
 روی این گونه‌های تکراری
 آب باران این زمین از اشک
 دانه‌ها را چه خوب می‌کاری
 با توام با تو ای فراموشی
 دانه‌هایت عقیق می‌روید
 دود سیگار لحظه رفتن
 خاطراتی عجیب می‌گوید
 یاد تابوت دوستت دارم
 رنگی از گچ نشانده بر موها
 لاشه‌ام را کلاغ‌ها خوردند
 خون بهایم برای زالوها
 شاید از ما گذشت اما تو
 جای دیگر نگو چه‌ها کردی
 من امیدم به چرخش دنیاست
 می‌نشینم که باز برگردی



زلفت به پای خاطره زنجیر می شود

یوسف بینا

زنده‌یاد غلامرضا شکوهی در این زمانه عسرت شعر و شاعری، توفیق کم‌مانندی داشت که او را در میان بسیاری از هم‌قطارانش متمایز می‌کرد؛ توفیقی که نصیب شعر او شده بود و البته در آن حدود نصیب شاعرش نشد. شعرهای غلامرضا شکوهی را بسیاری از شاعران و شعردوستان در حافظه دارند و در مقام مناسب می‌خوانند، بی‌آن‌که خیلی از آنها بدانند سراینده این شعرها کیست. درست برعکس بسیاری از شاعران و نیمه‌شاعران و ناشاعران معاصر که عکس‌ها و فیلم‌هایشان فضای مجازی را ترکانده است و دریغ از یک بیت یا یک سطر شعر خوب که بتوانید از آنها به حافظه بسپارید. زنده‌یاد غلامرضا شکوهی عمرش را بر سر آن‌گونه شاعری گذاشت، نه این‌گونه چشم‌بندی‌ها.

می‌گفتند یک بار آقای شکوهی در تهران با شاعر جوانی بحث می‌کرده و آن شاعر جوان به قصد این‌که خود را برتر از حریف بشمارد، این بیت را در جواب آقای شکوهی خوانده است:

در فضایی که به سیم‌رغ ببالد مگسی
ننگ پرواز مرا کشت، خدایا قفسی

و آقای شکوهی گویا گفته است که واقعاً ننگ پرواز مرا کشت... و بعد به آن شاعر جوان کسی حالی کرده است که این شعر سروده خود این شاعر است و او حسابی شرمنده شده که حرمت شاعر بزرگی به نام غلامرضا شکوهی را پاس نداشته است.

البته غزل عالی و بیت ناب از آقای شکوهی کم نشنیده بودیم:
درخت چوبه دار بهار خواهد شد



اگر دوباره نشیند کنار جو بی تو

یا

بندی به پای دارم و باری گران به دوش

در حیرتم که شهره به بی بندوباری ام

یا

چه روزگار غریبی است روز پیری من

به روی نیمکت پارکها اسیری من

یا

نهاد زائر دل خسته لب به قفل ضریح

فضا زمینه برخورد آه و آهن بود

یا

یلدای گیسوان تو با سحر کلک باد

دیواری از شب است که تصویر می شود

یا

بس که در کوچه سرودیم خداحافظ را

سنگها از سفر ما دو نفر آگاه اند

و دهها شعر دیگر که به قول خودش، به پای خاطره زنجیر شده است.

از نفس گرم و صدای خسته و سینه سوخته و رفاقتها و فتوت هایش،

اگرچه بسیار دیده ام، چیزی نمی نویسم؛ باشد به وقت دیگری و از زبان

دیگرانی که بیشتر از من با او نشست و برخاست داشته اند. من در این

حدود دو دهه ای که می شناختمش و از دوستی اش بهره داشتم، چه زمانی

که شعر می خواند و چه زمانی که با آن سرتکان دادن های طنزآمیزش به

شنیدن شعرهای دیگران می نشست، همواره او را شاعری رشک برانگیز

می دیدم.

امروز نیز احساس می کنم شاید دیگر حوصله اش از شلوغی های

سرمسام آور این جاها سر رفته بود که ترجیح داد به جای دیگری برود و در

گوشه ای بنشیند و غزل های تازه اش را با آن خط خوش در سرسیدهای

قدیمی اش بنویسد.

آبروی غزل خراسان

علیرضا حیدری

آن روز که خبرهایی ناگوار از گوشه و کنار می‌رسید، برخی از دوستان می‌گفتند نگوییم و در جایی ننویسیم که به کما رفته است، شاعران تحمل ندارند بشنوند شکوهی به کما رفته است. حتی گفتند بگوییم الحمدلله نبض و تنفس و قلبش خوب است ولی حال مغزش چندان خوب نیست و می‌گفتند فقط ۳۰ درصد احتمال بازگشت دارد، اما یکی دو ساعت مانده به آخر شب و یک پیامک بد که دلشوره‌اش از ظهر با همه بود، بهت و غصه سنگینی را به جان‌مان انداخت.

«غلامرضا شکوهی درگذشت» و این خبر زخم زد به روح و جان همه شاعران. فضای مجازی پر شد از اندوه نوشته و دلمویه‌های شاعرانه و پروفایل‌هایی که سیاه‌پوش شد. شکوهی؛ این نازنین شاعر روزگار ما، نبودنش نه تنها باورپذیر نیست که حتماً شعر خراسان تا مدت‌ها بهت‌زده خواهد بود و در این داغ خواهد سوخت. شکوهی را چند روز پیش از رفتنش به تهران و بعد رفتنش تا دوردست‌ها، در شب شعر گوهرشاد دیدم و شعری را شنیدیم که برای نجمه خاتون (س) خواند. خوب بود و سرحال و مثل همیشه در نیمه‌های جلسه می‌رفت سری به بیرون بزند و برگردد.

شکوهی از یک سو به نسلی تعلق داشت که جلسات فرخ و نگارنده‌ها را دیده بودند و از سویی به نسلی که شور جوانی و غزل عاشقانه را تجربه می‌کنند. استاد در هر محفلی که بود، شعرش حتی اگر تکراری، جانی می‌داد به جلسه؛ چه آیینی می‌خواند و چه عاشقانه. زبان شعر استاد شکوهی به اعتبار پیشینه شاعری‌اش، کسوت آموزگاری‌اش، هم‌نشینی‌اش با بزرگان شعر، خلاقیت ذاتی و قدرت ترکیب‌سازی و مضمون‌یابی سرآمد بود. این شاعر عاشقانه‌های ناب گاه چنان در چینش ترکیب‌های بدیع استاد بود که چندین مضمون و ترکیب زیبا را در یک غزل می‌ریخت و خواننده و شنونده در هر بیت سیراب از مضامین ناب می‌شد. اوحی ترکیب‌های شاعرانه‌ای را که پیش از او هم به کار رفته است، چنان در شعرش دوباره به کار می‌گرفت که گویا امضای شکوهی را دارد. شکوهی هیچ ادعایی نداشت. هیچ‌وقت پز شاعری‌اش را نداد. هیچ‌وقت ذره‌ای از فروتنی‌اش کم نشد. هیچ‌وقت بد کسی را نگفت. هیچ‌وقت از آموختن باز نایستاد و همیشه خودش و شعرش آبروی شعر خراسان و مشهد بود.

و این یادنامه فقط می‌تواند به یادمان بیاورد که شکوهی بزرگ بود و از اهالی امروز. یادش ماندگار

